

نویسنده: جمیز توین

مترجم: دکتر احمد جعفری صمیمی

آیا دههٔ ۱۹۸۰ دهه رکود بود؟

چکیده:

دههٔ ۱۹۸۰ دهه انتظارات بزرگ بود. ضربات تخریب‌کنندهٔ دههٔ ۱۹۷۰ را سپری کرده بودیم رکودها هر چند دردناک بود ولی باعث ایجاد زمینهٔ رونق غیرتورمی و رشد اقتصادی شد متأسفانه فرصت از دست داده شد و اینک در دهه ۱۹۹۰ دولتها وارث اقتصادی ملی می‌باشند که به‌مراتب پایین‌تر از ظرفیت بالقوه آنها عمل می‌کند و شاهد سیاستهای ناهماهنگی هستند که مبادلات جهانی را دستخوش هرج و مرج و بی‌نظمی می‌سازد.^۱

تشکیل می‌دهند و علاوه بر این به عنوان منابع اصلی اعطای اعتبار و سرمایه به ملل در حال توسعه تلقی می‌شوند این کشورها در حقیقت لوکوموتیوهای اقتصاد جهانی می‌باشند که حرکت قطارهای آن بستگی به چگونگی قدرت کشش آنها دارد.

زمانی ایالات متحده به تنهایی موتور حرکت دههٔ اقتصاد جهانی بود. در زیر حمایت ایالات متحده، کشورهای

۱ - موتورهای حرکت دهندهٔ اقتصاد جهانی^۲

کشورهای آزاد اروپای غربی، آمریکای شمالی و ژاپن نیروی محرکهٔ اقتصاد دنیای غیر کمونیست را تشکیل می‌دهند. مسایلی از قبیل بازارهای جهانی کالا، ابزارهای مالی و پولهای رایج باعث می‌شود که این کشورها هرچه بیشتر به یکدیگر نزدیک شوند. آنها به طور مستقیم و یا غیر مستقیم بازارهای اصلی صادرات کشورهای جهان سوم را

1- The 1980s, A Decade of Stagnation? by Tobin, in Japan and the world economy vol 1 (1989) pp 205-215. Elsevier science publishers B.V. (North-Holland)

۲ - این مقاله توسط جمیز توین در مرکز مطالعات اقتصاد و بازرگانی ژاپن - آمریکا در دانشگاه نیویورک در اول اکتبر سال ۱۹۸۷ ارائه شده است. متن تجدید نظر شدهٔ این مقاله برای چاپ در مارس سال ۱۹۸۸ دریافت شده است.

۳ - شایان ذکر است که در فاصله بین ایراد این سخنرانی تا سال ۱۹۹۰ ژاپن در راه گسترش تقاضای داخلی خود گامهایی مؤثر و جدی برداشته است، لذا برخی از انتقادات ارائه شده در این مقاله در رابطه با سیاستهای اقتصاد کلان این کشور اکنون دیگر قابل قبول نمی‌باشد.

پولی و سایر سیاستهای اقتصادی می باشد. موافقت نامه سال ۱۹۶۱ به عنوان یک هدف دسته جمعی «ایجاد نرخ رشد ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی واقعی برای ۲۰ کشور عضو در دهه بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰» را مد نظر قرار داد. براساس این موافقت نامه منظور از رسیدن به هدف فوق در حقیقت بالا بردن سطح زندگی در کشورهای صنعتی و همچنین افزایش قابل توجه کمکها به کشورهای کمتر توسعه یافته بود. در واقع باید گفت که این سازمان با همکاری کشورهای عضو خود نه تنها توانست به اهداف فوق برسد، بلکه از آن نیز پا فراتر نهاد.

آیا می توانید تصور کنید که امروزه برخی از همان دولتها درصدد اجرای چنین قطعنامه و رسیدن به چنین اهدافی باشند؟ پاسخ این سؤال منفی است زیرا برای آنها دستیابی به رشد واقعی در اولویت بالایی قرار ندارد. اولویتهای برتر آنها جلوگیری از تورم، جلوگیری از بی ثباتی مالی و تنظیم قوانین حاکم بر بازارهای ملی و بین المللی می باشد حتی اگر آنها در رابطه با این مسئله که رشد تولید واقعی در کشورهای خود و همچنین در سایر کشورهای جهان باید موضوع مهمی تلقی شود به هیچ وجه به نرخ رشد بالایی نزدیک ۵۰ درصد در هر دهه فکر نخواهند کرد.

۲ - زمینه قبلی: تورم همراه با رکود دهه ۱۹۷۰

دهه ۱۹۷۰ در تاریخ اقتصادی به عنوان دهه تورم همراه با رکود که در آن تورم با بیکاری در سطح بالایی وجود داشت، ثبت خواهد شد. این دهه با رکود اقتصادی در ایالات متحده که هدفش تغییر جهت حرکت افزایش تورم از دو به پنج درصد که در نتیجه رونق اقتصادی اواخر دهه ۱۹۶۰ بوجود آمده بود، شروع شد. گرمای رونق اقتصادی اواخر دهه ۱۹۶۰ در حقیقت نتیجه قابل پیش بینی ناشی از تأخیر افزایش مالیاتها برای تأمین مالی جنگ ویتنام توسط جانسون رئیس جمهور آمریکا بود. رکود سالهای ۱۹۶۹-۱۹۷۱ به منظور آرام و سرد کردن اقتصاد طراحی شده بود که بر خلاف تصور، تأثیر بسیار ناچیزی بر تورم داشت.

اروپای غربی و ژاپن در فاصله ۱۵ یا ۲۰ سال بعد از جنگ جهانی دوم نه تنها توانستند خرابیهای ناشی از جنگ را مرمت کنند بلکه در حرکت به سوی رونق و بهره‌وری اقتصادی نیز حتی در بعضی ابعاد از آمریکا شمالی سبقت گیرند، اهمیت نسبی اقتصاد این کشورها در جهان افزایش یافت به طوری که خواسته یا ناخواسته آنها نیز در ردیف موتورهای حرکت دهنده اقتصاد جهانی قرار گرفتند. وضعیت توسعه اقتصادی و همچنین سیاستهای آنها در صحنه اقتصاد جهانی (شمال و جنوب) دقیقاً مانند ایالات متحده از اهمیت یکسانی برخوردار شد.

ایالات متحده راهگشای ایجاد یک نظام اقتصاد جهانی شد که در آن قدرت و مسئولیت بین ملل عمده سرمایه‌داری آزاد جهان تقسیم گردید.

در این رابطه گروه‌بندی‌های متعددی وجود دارد. از جمله می توان به گردهمایی اقتصادی سالانه سران هفت کشور عمده و همچنین پنج کشور در هتل پلازا لور اشاره کرد. در حقیقت باید گفت که قدرت واقعی فقط در اختیار سه کشور قرار دارد. این کشورها عبارتند از ایالات متحده، آلمان غربی - به عنوان مهمترین کشورهای اروپایی - و ژاپن. شاید بتوان انگلستان را با اینکه هنوز خارج از نظام پولی اروپایی قرار دارد به خاطر نقش این کشور در بازارهای مالی و تجارت جهانی به جمع سه کشور فوق اضافه کرد.

این رژیم برای کشورهای جهان چگونه است؟ موضوع صحبت من به این دلیل با علامت سؤال همراه بود که خود دلالت بر عدم رضایت از عملکرد اقتصاد شمال در دهه ۱۹۸۰ دارد.

قبل از اینکه به تشریح علل عدم رضایت از عملکرد اقتصاد شمال بپردازم، اجازه دهید، قدری راجع به موافقت نامه سال ۱۹۶۱ اعضای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در پاریس سخن گویم. سازمان فوق در حقیقت یک سازمان متشکل از دولت‌های کشورهای آزاد توسعه یافته جهان است که در حقیقت کانون مشورت‌های رسمی و غیر رسمی جهانی و همچنین همکاری بین آنها در رابطه با سیاستهای مالی،

کارتر رئیس جمهور آمریکا، آلمان، ژاپن و انگلستان را در رابطه با اتخاذ سیاستهای مالی و پولی انبساطی تشویق کرد و در مقابل، وی و کنگره آمریکا متعهد شدند که قیمت نفت را مجدداً تحت کنترل قرار دهند. ششماه بعد، انقلاب ایران شروع شد که این انقلاب باعث ایجاد وقفه در ارسال نفت از خلیج فارس و سه برابر شدن قیمت نفت و در نتیجه وقوع موج دیگر از تورم گردید.

وابستگان ناراضی کارتر در جلسه سران هفت کشور عمده، مخصوصاً آلمانیها تورم ایجاد شده را ناشی از اتخاذ سیاستهای انبساطی توسط چند کشور برمبنای «نظریه لوکوموتیو» آمریکاییها دانستند. به هر حال سیاستهای ضد تورمی اتخاذ شده توسط دولتها و بانکهای مرکزی منظم تر و دقیقتر و رکودهای بوجود آمده حتی وخیم تر از سال ۱۹۸۲ و نرخ بیکاری به بالاترین رقم خود از زمان بحران بزرگ اقتصادی رسید.

۳ - اروپا و ژاپن در دهه ۱۹۸۰

با وجود اینکه اروپا و ژاپن توانسته‌اند از رکود بعد از اوپک نجات یابند ولی هیچگاه قادر نبوده‌اند از رکودهای سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۲ به بهبود اقتصادی برسند. جدول شماره (۱) آمارهای مربوط به این مسئله را نشان می‌دهد. یکی از نکات قابل توجه در این جدول، افزایش دو مرحله‌ای در نرخهای بیکاری و کاهش نرخهای رشد اقتصادی می‌باشد. همچنین باید توجه داشت که کاهش تولید ناخالص ملی واقعی در سال ۱۹۸۶ با برآورد روند آن در سالهای قبل از ۱۹۷۹ مقایسه شده است. علاوه بر این باید گفت که نرخهای پایین استفاده از ظرفیتهای هنوز هم ادامه دارد.

آنچه بیانگر بهبود وضعیت اقتصادی در این کشورها می‌باشد (هرچند که این بهبود از درجه بالایی که رضایت بخش باشد برخوردار نیست) این است که کاهش تولید ناخالص ملی سرانجام متوقف شد و در مقابل شاهد وجود نرخهای رشد مثبت هستیم. اما لازم به توضیح است که این نرخهای رشد به ندرت بیش از نرخ لازم برای جلوگیری از افزایش بیکاری بوده است. به عبارت دیگر نرخهای رشد

بهبود وضعیت اقتصادی در سالهای ۱۹۷۱-۱۹۷۳ همزمان با رونق اقتصادی در سایر کشورها باعث افزایش قیمت جهانی کالاها شد. یکی از عواملی که در این رابطه تأثیر داشت خرید دلار توسط کشورهای اروپایی و ژاپن بود که در نتیجه کسری در تراز پرداختهای ایالات متحده انتشار یافته بود. آنها در حالی متوسل به اتخاذ چنین سیاستی شدند که می‌توانستند به جای آن ارزش پولهای خود را در مقابل دلار افزایش دهند. خرید دلار توسط این کشورها حتی بعد از هشدار نیکسون رئیس جمهور آمریکا که دلارها دیگر قابل تبدیل به طلا نیستند نیز ادامه یافت. نتیجه این تضاد پولی بین المللی این بود که سرانجام در سال ۱۹۷۳ سیستم نرخ ارز ثابت برتون و وودز با اضمحلال مواجه شد و سیستم موجود نرخ ارز شناور جایگزین آن شد.

در سال ۱۹۷۳ مهمترین واقعه تاریخ اقتصادی جدید جهان در زمان صلح - که دنیا را متحیر ساخت - به وقوع پیوست. این واقعه در حقیقت چیزی جز تحریم اوپک و چهار برابر شدن قیمت نفت توسط این سازمان نبود. در پاسخ به آمارهای منتشر شده مربوط به تورم نامیمون، تمامی بانکهای مرکزی عمده با توسل به سیاست محدود نمودن اعتبارات و افزایش نرخهای بهره که باعث ایجاد رکودهای وخیمی شد، از خود واکنش نشان دادند. سال ۱۹۷۳ یک سال استثنایی و فوق العاده بود که اقتصاد جهانی هیچگاه وضعیتی مانند آن را تجربه نکرده است.

در فاصله سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۹ اقتصادهای عمده جهان در رابطه با درجه بهبود ناشی از ضربه ناگهانی اوپک و رکودهای سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۳ از وضعیت کاملاً متفاوتی نسبت به یکدیگر برخوردار بوده‌اند. نرخهای تورم که در زمان افزایش قیمت نفت به حداکثر میزان خود رسیده بود، کاهش یافت ولی به استثنای ژاپن در هیچ کشور دیگری این نرخ به میزان قبل از زمان افزایش قیمت نفت توسط اوپک نرسید.

هیچیک از این کشورها نتوانستند به نرخ بیکاری موجود در سالهای قبل از زمان افزایش قیمت نفت برسند. در این رابطه ایالات متحده بیشترین موفقیت ممکن را کسب کرد. در جلسه سران هفت کشور عمده در سال ۱۹۷۸،

کشورها را تقلیل دهد و یا این کشورها را به بهبود اقتصادی قابل توجهی پس از تجربه رکودهای ۱۰ تا ۱۵ سال گذشته هدایت کند.

در واقع سیاستهای مالی اتخاذ شده سیاستهای انقباضی بوده است که هدفش ایجاد کسری بودجه در سطح پایین و یا حتی تعادل و مازاد بودجه در سطوح پایین اشتغال و تولید بوده است. (رجوع شود به جدول شماره ۲). سیاستهای پولی اعمال شده نیز بسیار محتاطانه بوده است. با اینکه نرخهای بهره به همراه نرخهای تورم کاهش یافته، نرخهای واقعی بهره در سطحی بالاتر از دوره‌های بهبود اقتصادی گذشته باقی مانده است.

در غیاب وجود هرگونه نیروی محرکه داخلی در رابطه با تقاضا برای کالاها و خدمات، اروپا و ژاپن افزایش تقاضا برای کالاهای خود که به طور مستقیم و یا غیرمستقیم به ایالات متحده صادر می‌شود، استقبال کردند. بهبود اقتصادی در آمریکا بیش از اروپا و ژاپن باعث افزایش تقاضا برای واردات و در نتیجه افزایش ارزش دلار در فاصله سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ گردید. این وضعیت موجب شد تا شهروندان آمریکایی و سایر خریداران محصولات آمریکایی، کالاهای ارزانتر دیگری را جانشین محصولات آمریکایی سازند.

اتکا به رونق و رشد اقتصادی از طریق گسترش صادرات، در حقیقت یک عادت دراز مدت اروپا و ژاپن می‌باشد. آنها هیچگاه به این امر که برای دستیابی به رونق اقتصادی باید به تقاضای داخلی خود توجه داشته و کمتر به رونق اقتصادی جهان متکی باشند، اعتنایی نکرده‌اند. این کشورها در فاصله سالهای ۱۹۷۳-۱۹۶۱ از وجود یک سیستم برابری ارزش کم اهمیت استفاده بردند و فقط در نتیجه تحمل فشار بسیار زیاد، ارزش پول خود در مقابل دلار را افزایش دادند و با این عمل در اضمحلال سیستم «برتون وودز»

فقط توانسته است خود را با رشد بهره‌وری عرضه کار تطبیق دهد. در اروپای غربی تمامی نسل جوان بدون برخورداری از تجربه کاری یا انتظار یافتن کار سودمند به زندگی خود ادامه می‌دهند و همچنین میلیونها کارگر پیر که کار خود را از دست داده‌اند مجبورند از طریق کمکهای دریافتی از مؤسسات خیریه امرار معاش نمایند.

در اینجا باید به یک نکته جالب توجه در رابطه با ژاپن اشاره کرد. آمار بیکاری و رشد اقتصادی در این کشور در حد استانداردهای آمریکایی و یا اروپایی قرار دارد.

اما در هر صورت این آمار نشان می‌دهد که وضعیت این کشور به طور قابل توجهی بدتر از عملکرد گذشته و احتمالاً عملکرد فعلی آن می‌باشد. قوانین و مسایل مربوط به اشتغال در ژاپن در ارتباط با بیمه‌های بیکاری با آنچه در غرب مشاهده می‌شود، کاملاً تفاوت دارد. نیروی کار مازاد در این کشور در لیست حقوق باقی خواهد ماند هر چند که پاداشها در شرایط نامساعد اقتصادی حذف می‌شوند. برطبق برآورد اقتصاددانان ژاپنی کاهشی که در تولید واقعی در این کشور در نتیجه افزایش یک درصد در نرخ بیکاری به وجود می‌آید، در حقیقت معادل همان میزان کاهش در تولید واقعی است که در نتیجه افزایش حتی ۱۰ درصد در نرخ بیکاری در ایالات متحده به وجود می‌آید. به عبارت دیگر براساس قانون «اوکان»^۵ که برای اقتصاددانان حرفه‌ای شناخته شده است، تخمین شکاف تولید ناخالص ملی نهایی به ازای هر درصد نرخ بیکاری که در ایالات متحده و در آلمان غربی ۲/۵ می‌باشد در ژاپن ۱۵ و یا حتی ۲۵ می‌باشد. نرخ رشد اقتصادی در ژاپن در این دهه به اندازه‌ای نبوده است که بتواند از افزایش بیکاری و شکاف تولید ناخالص ملی جلوگیری کند.

سیاستهای مالی و پولی در اروپا و ژاپن عمداً سعی نکرده است تا بیکاری یا ظرفیت غیر فعال اقتصادی در این

۵ — Okun's law این قانون که توسط «اوکان» اقتصاددان معروف آمریکایی در اوایل دهه ۱۹۶۰ مطرح شد نشان می‌دهد که می‌توان زیان تولید ناشی از افزایش نرخ بیکاری را اندازه گرفت. (مترجم)

جانب کارفرمایان برای استخدام نیروی کار جهت پاسخگویی به تقاضای جدید تولید بیشتر مشاهده نمی شود. خطر تورم همواره در اذهان وجود داشته است وحشت از اینکه به منظور سودآور نمودن افزایش تولید و بالا بردن قیمت‌ها از جانب کارفرمایان باعث افزایش مزدهای پولی می شود نیز همواره مشاهده شده است. اما گذشت سالهای متمادی که شاهد کاهش اهمیت تورم و در مقابل افزایش تولید (هرچند به کندی) بوده ایم، صحت بحثهای فوق را دچار خدشه نموده است. حتی اقتصاددانانی که در اصل به عنوان طرفدار سیاست مزد واقعی بالا و غیر قابل انعطاف برای علاج بیکاری در کشورهای اروپایی شناخته شده اند، نمی توانند تصور کنند که این سیاست نرخ بیکاری ۸ تا ۹ درصد برای آلمان و نرخ بیکاری دو رقمی در سایر کشورهای این قاره و انگلستان را توجیه می نماید. با وجود اینکه وحشت از بالا بردن مزد توسط اتحادیه های تجاری در انگلستان به نظر می رسد ولی به هیچ وجه معلوم نیست که خطر افزایش دستمزد در نرخ بیکاری ۱۲ درصد کمتر از نرخ ۸ یا ۶ درصد باشد. به هر حال چنانچه در جامعه ای آنقدر تضاد وجود دارد که باعث ایجاد تورم همراه با بیکاری در سطح بالایی می شود، در این صورت دولت برای مبارزه با این تضاد باید یا یک قرار داد اجتماعی جدیدی وضع کند و یا بازار کار و سایر بازارهای دیگر را از قدرت انحصاری آزاد سازد.

ج - یکی دیگر از دلایل ارائه شده در این رابطه این است که سیاست رفاه اجتماعی را باید مقصر دانست. زیرا ادامه زندگی و امرار معاش با استفاده از کمکهای مختلف بلاعوض دریافتی آن قدر زندگی راحتی برای کارگران بوجود می آورد که آنها حتی حاضر نیستند در مشاغل با مزد معقول نیز نیروی کار خود را عرضه کنند. کافی است اشاره کرد که نهادهای رفاهی موجود در کشورهای اروپائی، آمریکاییها را متحیر ساخته و ما را نیز دچار شگفت نموده است که چرا سیستم رفاهی معتدل ما (آمریکا) این چنین مورد جدل واقع شده است. آنها مرا نیز به تأمل وا داشته اند که چرا دولتهای محافظه کار انتخابی که مدت بسیار طولانی زمام قدرت در اروپا را در دست دارند، می توانند چنین

سهیم شدند. اکنون که سیستم نرخ ارز شناور باعث افزایش ارزش پول این کشورها در سالهای ۱۹۸۷-۱۹۸۵ شده است، آنها با نگرانی و اضطراب از ایالات متحده خواسته اند که برای جلوگیری از کاهش ارزش دلار به آنها بپیوندند در حالی که خود از انجام دادن هر گونه اقدام داخلی در جهت ایجاد نیروی محرکه به منظور افزایش تقاضا برای کالاهای داخلی و کالاهای وارداتی احتراز کرده اند. چرا دوستان و وابستگان ما این گونه رفتار می کنند؟ چندین دلیل در این رابطه وجود دارد:

الف - آنها هنوز مشغول نبرد در آخرین جنگ می باشند. هنوز تورم دشمن اصلی قلمداد می شود. ژاپن و آلمان هنوز خود متوجه نشده اند که در این نبرد پیروز شده اند. آنها نرخ تورم قیمت‌ها را تقریباً به صفر رسانیده و تورم ناشی از هزینه راحتی به نرخی پایین تر از صفر تقلیل داده اند. تورم در آلمان یک خواب وحشتناک ملی تلقی می شود و همسایگان اروپایی این کشور هیچ راهی جز اجرای سیاستهای اقتصاد کلان آلمان ندارند. باید اشاره کرد که در بیشتر سالهای بعد از جنگ تاکنون، آلمان توانسته است به صورت موفقیت آمیزی ترکیبی از تورم و بیکاری در سطح پایین به همراه رشد سریع اقتصادی را در این کشور حفظ کند. همچنین در هیچیک از دو کشور ژاپن و آلمان، نهادهای بازار کار که منبع ایجاد فشارهای تورمی می باشند، مشاهده نمی شود. بانکهای مرکزی این دو کشور به عنوان مرکز مبارزه با تورم از شهرت و اعتبار بسیار بالایی برخوردار شده اند اما ثمره این سرمایه گذاری در شهرت و اعتبار نمی تواند تا ابد برداشت نشود، بلکه باید زمانی فرا رسد تا از آن استفاده کنند.

ب - سیاستگذاران اقتصادی در کشورهای اروپای غربی معتقدند که بیکاری در این کشورها از نوع بنیانی و کلاسیک است و به هیچ وجه نمی توان آن را از طریق افزایش تقاضای کل کاهش داد. عرضه نیروی کل در صنایع و مشاغل نامناسب متمرکز شده است. مزدهای واقعی در سطحی بالا و برعکس حاشیه سود در سطحی پایین می باشد به طوری که در نتیجه این امر هیچگونه انگیزه ای از

گروه بوده است. در پاییز سال ۱۹۸۲ بانک مرکزی تحت رهبری «پل والکر»^۷ سرانجام به سیاست انقباضی غیر قابل انعطافی که تنها سه سال قبل در این کشور اعمال شده بود، پایان داد و سیاستی کاملاً عکس آن را پیشنهاد کرد. رکود اقتصادی به مراتب عمیق تر از آنچه قابل تصور و انتظار بود به وجود آمد. رکود اقتصادی و کاهش قیمت‌های نهادهای مالی موجود در ایالات متحده و سایر کشورهای جهان را در معرض خطر قرار داد زیرا بدهکاران در داخل و خارج قادر به انجام دادن تعهدات خود با توجه به بالا رفتن نرخهای بهره و انتظارات نبودند. در میان مقامات بانک مرکزی و مسئولان دولتی «والکر» تنها فردی بود که به عمق بحرانی که گریبانگیر کشورهای بدهکار جهان سوم و طلبکاران آنها شده بود، پی برد. وی بدون اغراق اظهار داشت که در مبارزه علیه تورم پیروز شده و توانسته است نرخ تورم را - که به علت اتخاذ سیاستهای نادرست گذشته به رقمی حدود ۹ تا ۱۰ درصد رسیده بود - به رقمی در حدود ۵۰ درصد کاهش دهد.

در اوت سال ۱۹۸۸ یعنی زمان بازنشستگی «والکر»، از وی به عنوان فردی که در جنگ با تورم موفق و صاحب اعتبار شده است، تجلیل به عمل آمد. به نظر من او به خاطر اینکه در سال ۱۹۸۲ متوجه شد که چه موقع باید توقف نماید و همچنین به خاطر ایجاد تحولی عظیم در اقتصاد آمریکا و سایر کشورهای جهان و علاوه بر این به خاطر جلوگیری از

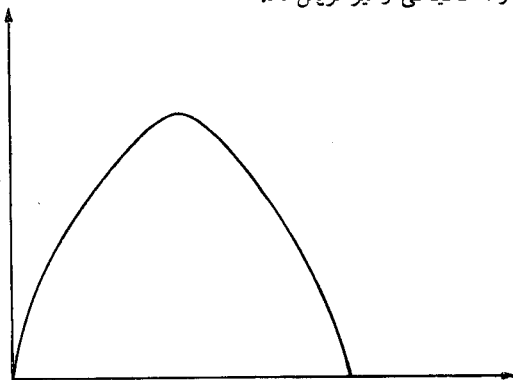
نهادهایی را که موجب کاهش اشتغال و تولید می‌شوند تحمل کنند. چرا نباید آنها را اصلاح کرد آیا برای تعیین دقیق قربانیان ناشی از سیاستهای اعمال شده، دیگر به آنها نیاز است؟ به هر حال اکنون سیستم رفاهی آنها جدید می‌باشد. این سیستم مانع ایجاد رونق، رشد و اشتغال کامل در سالهای قبل از ۱۹۷۳ نشده است و امروز نیز مانع ایجاد نتایج فوق در سوئد - که بهترین سیستم رفاهی را داراست - نمی‌باشد.

د - سیاست مدیریت تقاضای مؤثر به خاطر اعتقاد و نظریات مقامات بانک مرکزی و سایر سیاستگذاران اقتصادی دیگر مورد قبول واقع نشده است آنها با پیروی از سیاست ضد کینزی شدیداً معتقدند که بازارها می‌توانند به بهترین نحو ممکن به کار خود ادامه دهند. آنها از اقتصاد طرفدار عرضه حمایت می‌کنند ولی به جای حمایت جدی از منحنی «لافر»^۶ در ارتباط با سیاست مالی رفتاری کاملاً محافظه کارانه دارند و همچنین این کشورها و مخصوصاً ژاپن از سیاست پولی طرفداری می‌کنند. آنها از نیروی محرکه افزایش تقاضا چه در بخش خصوصی و چه تقاضای ناشی از صادرات خارجی حمایت می‌کنند ولی به نظر آنها اتخاذ هرگونه سیاست داخلی در این رابطه امری مصنوعی و خطرناک خواهد بود.

۴ - اقتصاد ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰

ایالات متحده کشوری تک و تنها، منزوی و خارج از

۶ - این منحنی که رابطه بین نرخ مالیات و درآمد مالیاتی را نشان می‌دهد. اولین بار توسط «آرتور لافر» یکی از پایه گذاران مکتب اقتصاد طرفدار عرضه معرفی شد. «لافر» براساس این منحنی - که در زیرنمایش داده شده است - نشان داد که می‌توان از طریق کاهش نرخ مالیات نه تنها انگیزه کار و تولید بیشتر را بوجود آورد و از طریق افزایش عرضه تورم را مهار کرد بلکه در نهایت با این عمل می‌توان درآمد مالیاتی را نیز افزایش داد.



دارد. حرکت مردها بسیار عالی است. اتحادیه‌های کارگری قدرت اعتصاب خود را از دست داده‌اند. علت این امر شاید به خاطر این است که آنها و کارفرمایان رقابت خارجی را امری جدی تلقی می‌کنند یا شاید بدین جهت است که مناطق تحت نفوذ آنها را صنایع نزولی تشکیل می‌دهد و یا شاید به خاطر اینکه رکودهای والکر و مقاومت سرسختانه ریگان در مقابل اعتصاب کنترل کنندگان خطوط هوایی درس خوبی به آنها داده است. من تردید دارم که تجربه دهه ۱۹۷۰ باعث ایجاد بدبینی فوق‌العاده زیاد در رابطه با انتظار ایجاد تورمی ناشی از وجود بیکاری در سطح پایین شود. شاید وحشت از تورم تنها به خاطر افزایش ناگهانی قیمت نفت که در دهه ۱۹۷۰ صورت گرفت، باشد. ولی خوشبختانه باید گفت که چنین ضربه‌ای تاکنون در این دهه رخ نداده است.

ریگان رئیس جمهور آمریکا مانند سایر سران هفت کشور عمده فردی محافظه کار بود، اما محافظه کاری او در سیاستهای اقتصادی، رفتاری عجیب و منحصر به فرد محسوب می‌شود. سیاست مالی وی نیز با سیاست پیشنهادی سایر شرکای او متفاوت بوده است.

اساس سیاستهای منحصر به فرد او سیاست پیشنهادی از جانب طرفداران سرسخت اقتصاد طرفدار عرضه وابسته به «آرتور لافر» است. آنها بر مبنای یک برداشت خیالی و موهوم، معتقدند که کاهش نرخ مالیات می‌تواند چنان قدرتی داشته باشد که از طریق ایجاد رشد و گسترش سریع اقتصادی، درآمد مالیاتی بیشتری را برای دولت ایجاد کند.

علاوه بر این و کاملاً خلاف نظریه «لافر» استراتژی سیاسی ریگان این بود که با ایجاد کسری بودجه و استفاده از ناخشنودی مردم از این امر، کنگره آمریکا را مجبور سازد تا کاهش قابل توجهی در مخارج اجتماعی را قبول کند. واقعیات نشان داد که هیچیک از این دو نظریه به هیچ وجه صحیح نبودند. نظریه اول به خاطر اینکه واقعاً یک نظریه موهومی بود. نظریه دوم به خاطر اینکه کنگره آمریکا بعد از اینکه بدون هیچگونه اعتراضی کاهش بودجه در سال ۱۹۸۱ را پذیرفت، از کاهش بیشتر بودجه امتناع ورزید و نتیجه اینکه مخارج دفاعی را کمتر از آنچه ریگان می‌خواست

ورشکستگیهای اقتصادی و مالی نیز قابل ستایش و قدردانی می‌باشد.

در همان زمان اقتصاد آمریکا شاهد افزایش قابل توجهی در تقاضای کل بود که این امر ناشی از اتخاذ سیاستهای مالی دولت ریگان و کنگره آمریکا در سال ۱۹۸۱ و همچنین به خاطر کاهش مالیاتها و افزایش مخارج دفاعی بود که البته بخشی از این افزایش تقاضا به علت کاهش مخارج خصوصی خنثی گردید. اتخاذ سیاست مالی انبساطی فوق همراه با سیاست جدید پولی باعث وقوع رونق اقتصادی سریعی در اواسط سال ۱۹۸۴ در این کشور گردید. به طوری که نرخ بیکاری از حداکثر میزان خود که رقمی بالغ بر ۱۰/۷ درصد بود به رقمی در حدود ۷ درصد کاهش یافت. در آن زمان بانک مرکزی اقدام به کند نمودن آهنگ رشد واقعی اقتصادی کرد. بنابر این چنانچه بگویم بانک مرکزی با بالا نگاهداشتن نرخهای بهره و در نتیجه خنثی کردن اثرات سیاست مالی انبساطی باعث متوقف شدن بهبود اقتصاد شده است سخنی به گزاف نگفته‌ایم. تا اواخر سال ۱۹۸۶ رشد واقعی اقتصادی فقط توانسته است نرخ بیکاری را به میزان ناچیزی کاهش دهد. از آن زمان با وجودیکه نرخ بیکاری به رقمی کمتر از ۶ درصد کاهش یافته، آهنگ رشد تولید ناخالص ملی تقریباً تغییری نکرده است.

برخلاف اروپا و ژاپن، ایالات متحده به هیچ وجه در سطح نرخ بیکاری و استفاده از ظرفیت اقتصادی دوران رکود متوقف نشد. بنابر این ما (ایالات متحده) کماکان به عنوان موتور تقاضای جهانی به کار خود ادامه داده‌ایم که این نقش را بیشتر به خاطر وضعیت کسری تجاری خود ایفا کرده‌ایم. چندین سال قبل بیشتر تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران اقتصادی تصور می‌کردند که پایین‌ترین نرخ بیکاری غیر تورمی برای ایالات متحده نرخ در حدود ۶ درصد یا بیشتر می‌باشد. میزان بیکاری ما اکنون در نرخ پایین‌تر آن است و به هیچ وجه احساس نمی‌کنیم که در وضعیت اشتغال کامل و یا در سطح نرخ طبیعی بیکاری به سر می‌بریم. هیچگونه تنگنای اقتصادی در کشور ما مشاهده نمی‌شود. ظرفیت اضافی صنایع هنوز به طور غیر عادی در سطح بالایی قرار

جدول ۲ - سیاست‌های مالی و نتایج ایجاد شده در کشورهای عمده عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه

کشور عمده	انگلستان	فرانسه	آلمان غربی	ژاپن	ایالات متحده
			افزایش مازاد (کاهش کسری) در رابطه با درصد تولید ناخالص ملی یاد داخلی: تجمعی برای سالهای ۱۹۸۷-۱۹۸۱		
-۱	۲/۴	-۳/۸	۱/۳	۳/۱	-۲/۵
-۱/۸	-۱/۵	-۴/۴	-۳/۶	-۱/۵	-۰/۸
۰/۸	۴	۰/۴	۵	۴/۶	-۱/۸
			کسری بودجه نسبت به تولید ناخالص ملی یا داخلی و نسبت به خالص پس انداز خصوصی		
۵۶/۱۰۴/۱	۵۴/۸۵۲/۷	۴۷۰۳/۴	۳۷/۳۰۳/۱	۲۸/۳۰۳/۴	۶۷/۸۵۳/۸
-۰۳/۲	-۰۲/۹	-۰۲/۹	-۰۱/۲	-۰/۹	۶۶/۵۶۳/۳
					۱۹۸۳
					۱۹۸۶

a) رجوع شود به یادداشت جدول ۲. ارقام فوق مجموع ۷ رقم سالانه می باشد.
این تقریب کاملاً دقیق نیست ولی در هر صورت می تواند بیناگر وصیت این کشورها باشد.

b) منبع: OECD Quarterly National Accounts III, 1987.

مصیبت بار را تجربه نکنیم.

بر خلاف تصور، سیاستهای اقتصادی طرفدار عرضه ریگان در حقیقت نتایج ضد عرضه‌ای بیار آورده‌اند. تولید ناخالص ملی واقعی ایالات متحده در سال ۱۹۸۶ نسبت به سال ۱۹۷۸ از رشدی معادل ۱۸ درصد برخوردار بوده است. همچنین فروش نهایی (پس از کسر تغییرات موجودی انبار از تولید ناخالص ملی) به قیمت‌های سال ۱۹۸۶ افزایشی معادل ۹۲۵ میلیارد دلار داشته است. رقمی معادل ۹۷ درصد ازین افزایش مربوط به مصرف خصوصی و خریدهای دولت بابت کالاها و خدمات بوده است. به عبارت دیگر سهم سرمایه‌گذاری داخلی و سرمایه‌گذاری خارجی (صادرات منهای واردات) از این افزایش فقط ۳ درصد بوده است در حالی که سهم این سرمایه‌گذاری در فروش نهایی سال ۱۹۷۸ رقمی در حدود ۱۶ درصد بوده است. باید توجه کرد که این سرمایه‌گذاریها در حقیقت چگونگی استفاده از منابعی را نشان می‌دهند که سطح زندگی آینده آمریکاییان را تعیین می‌نماید. با وجود اینکه سیاستهای مالیاتی مشوق پس‌انداز وضع شده نرخ انواع مختلف پس‌انداز خصوصی با کاهش مواجه بوده است و البته باید توجه داشت که دولت مرکزی رقمی معادل ۴ تا ۵ درصد تولید ناخالص ملی پس‌انداز منفی داشته است.

ایالات متحده، در طرف عرضه با رکود مواجه شده است. نرخ رشد تولید بالقوه که بر مبنای یک نرخ بیکاری ثابت فرضی محاسبه می‌شود، رقمی معادل ۲ حداکثر ۲/۵ درصد در سال می‌باشد که از این رقم نرخ رشد بهره‌وری عامل کار فقط نیمی از آن را به خود اختصاص می‌دهد. نتیجه اینکه نرخ مزد واقعی در حال حاضر تقریباً معادل رقم سال ۱۹۷۳ آن می‌باشد. در آمد سرانه واقعی بالا رفته است زیرا ساعات کار زنان افزایش یافته و تعداد فرزندان آنها کمتر شده است. در دهه ۱۹۶۰ روند تولید بالقوه، نرخ رشدی معادل ۳/۵ تا ۴ درصد در سال را برآورد نموده بود که از این میزان سهم رشد بهره‌وری رقمی معادل ۲/۵ یا ۳ درصد بوده است آنچه در رابطه با وضعیت بیکاری و اشتغال دهه ۱۹۸۰ می‌توان گفت این است که در مجموع، مشاغل ایجاد شده در این دهه

تصویب کرد و وجود کسری بودجه را نیز بهانه قرار داد تا رئیس‌جمهور را مجبور کند با سیاست افزایش مالیاتها موافقت نماید. این بن‌بست و این سریال لااقل برای مدت یکسال دیگر ادامه داشت.

نتایج بوجود آمده در سطح اقتصاد کلان در حقیقت حکایت از ترکیب نامساعد و غیر عادی سیاست مالی و پولی می‌نمود که باعث بالا رفتن نرخهای بهره (پس از کسر تورم) به میزان چند درصد بیش از سایر دوره‌های بهبود اقتصادی شده بود. وجود این نرخهای بالای بهره تا اواسط سال ۱۹۸۵ باعث جذب سرمایه‌های جهانی به شکل داراییهای دلاری شد که به دنبال آن ارزش دلار بالا رفت و این امر به نوبه خود موجب شد تا محصولات آمریکایی قدرت رقابتی خود را از دست بدهد و در نتیجه کسری تجاری قابل توجهی را به ارمغان آورد. در رابطه با اقتصاد کلان باید گفت که کاهش خالص صادرات در ایالات متحده که در حقیقت سرمایه‌گذاری ملی آمریکا در سایر کشورهای جهان می‌باشد، با افزایش مخارج مصرفی ناشی از کاهش مالیاتها و افزایش مخارج دفاعی کاملاً خنثی شد.

سرمایه‌گذاری داخلی به شکل کارخانه و تجهیزات تجاری و همچنین سرمایه‌گذاری به شکل ساختمانهای مسکونی نیز از شرایط خوبی برخوردار نبودند. بعد از حرکت برق آسای سالهای ۱۹۸۳-۱۹۸۴ اثرات وحشتناک نرخهای بهره و رقابت خارجی به هیچ وجه اجازه ندادند تا سیاستهای مالیاتی مشوق انگیزه سرمایه‌گذاری که بر طبق قانون سال ۱۹۸۱ وضع شده بود، مفید واقع شود. در اصلاح نظام مالیاتی که در سال ۱۹۸۶ صورت گرفت، قانون فوق به همراه قانون معافیتهای مالیاتی سرمایه‌گذاری سال ۱۹۶۱ به کلی حذف شد.

باید گفت با اتخاذ سیاستهای مالی عادی زمان قبل از ریگان، اقتصاد ایالات متحده می‌توانست شاهد وقوع رونق اقتصادی در این کشور به عظمت رونقی که در حال حاضر تجربه می‌کند، باشد. این کشور می‌توانست همچون دوره‌های گذشته رونق اقتصادی، از سیاستهای پولی و اعتبار آسانتر استفاده نماید. ما می‌توانستیم کاری کنیم که اثرات جانبی

«جنوب» را با محدودیت مواجه می‌کند. کشورهای بدهکار مجبورند درآمدهای صادراتی خود را به جای اینکه صرف واردات کالاهای مورد نیاز توسعه اقتصادی خود نمایند و یا در رابطه با کالاهای مصرفی برای جمعیت محروم خود خرج کنند بابت بهره بدهیها پرداخت نمایند. منطقهای اقتصادی حکم می‌کند که ایالات متحده و سایر ملل پیشرفته باید صادر کننده سرمایه به کشورهای امریکای لاتین، افریقا و کشورهای کمتر توسعه یافته آسیا باشند. در صورت اجرای چنین سیاستی تراز تجاری ایالات متحده از وضعیت کاملاً بهتری برخوردار خواهد بود. در مقابل، کشورهای بدهکار با مازاد تجاری مواجه خواهند شد.

هنگامی که مسئولان مالی دنیا در دیدار سالانه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تشکیل جلسه می‌دهند، شما شاهد کوشش بی‌نتیجه و بی‌اهمیتی در رابطه با همکاری مؤثر آنها جهت پیدا نمودن راه حلی برای مشکل بدهیها می‌شوید و در مقابل مسئله رهبری آمریکا آن قدر از اهمیت بالایی برخوردار می‌شود که از چهل سال قبل همواره مطرح شده است.

ما به هیچ وجه نمی‌توانیم تنظیم هرگونه برنامه اقتصاد کلان وهماهنگ را از جانب ۷ و یا ۵ کشور عمده جهان — که لکوموتیوهای قطار اقتصاد جهانی می‌باشند را انتظار داشته باشیم. از سال ۱۹۸۷ به بعد دولتها و بانکهای مرکزی این کشورها تلاش کرده‌اند تا در رابطه با هدایت بازارهای پول، به موفقیت‌های قابل توجهی نایل آیند. با مداخلات زیاد برای خرید دلار و متقاعد نمودن بازرگانان به اینکه دامنه تغییرات نرخها براساس آنچه در گردهمایی لوور موافقت شد، پا بر جا خواهد ماند، آنها ارزش دلار را از فوریه تا اکتبر سال ۱۹۸۷ تثبیت نمودند. بعد از تنزل ارزش دلار که به دنبال سقوط بازارهای سهام در ماه اکتبر صورت گرفت آنها دلار را در وضعیت جدیدی تثبیت کردند. اما در آنچه تاکنون توفیقی بدست نیآورده‌اند این است که هنوز نتوانسته‌اند در رابطه با اتخاذ سیاستهای ملی برای حل عدم تعادل‌های موجود در تجارت و پرداختهای بین‌المللی با یکدیگر به توافق برسند. البته با توجه به نرخهای فعلی ارز به هیچ

توانسته است به میزان ناچیزی تولید ناخالص ملی بوجود آورد. کاهش همه جانبه جهانی در رشد بهره‌وری در حقیقت در اوایل دهه ۱۹۷۰ و تقریباً همزمان با اولین ضربه ناگهانی ناشی از افزایش قیمت نفت شروع شد. حتی اقتصاددانانی که این موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند علل این امر را شناسایی کنند و من خود نیز از انجام دادن چنین کاری عاجز مانده‌ام. این طور به نظر می‌رسد که سایر کشورهای پیشرفته نتوانسته‌اند بیش از ما (ایالات متحده) زیانهای بوجود آمده را جبران کنند. بدیهی است که ۶ سال تبلیغات همه جانبه برای حمایت از سیاستهای اقتصاد طرفدار عرضه نتوانسته است ثمره‌ای در ایالات متحده داشته باشد.

۵ — فقدان هماهنگی مؤثر سیاستهای اقتصادی و رهبری

سیاستهای اقتصاد کلان کشورهای عمده جهان در این دهه باعث ایجاد عدم تعادلهایی در تجارت و حرکت سرمایه شده است. افکار حمایت گرایان موجب شد تا نظام تجارت بین‌المللی — که تحت رهبری ایالات متحده در دهه ۱۹۶۰ پایه‌گذاری شده بود — با خطر مواجه شود. اعتراضات ایالات متحده در ارتباط با موانع ورود کالاها و خدمات آمریکایی به ژاپن قابل توجه است. اما باید توجه داشت که این موانع ورود موضوع جدیدی نیست. به هر حال تا دهه ۱۹۸۰ (ایالات متحده) توانستیم از ایجاد کسری زیاد دو جانبه و یا کسری تجاری کلی جلوگیری کنیم. مشکلات شرایط فعلی ما در حقیقت ناشی از اشتباهات سیاستهای اقتصاد کلان خودمان می‌باشد و به هیچ وجه به سیاستهای تجاری کشورهای دیگر مربوط نمی‌شود. علاوه بر این اعتراض سایر کشورها در ارتباط با سیاستهای ایجاد موانع ورود به ایالات متحده نیز قابل توجه می‌باشد. ما باید به خاطر خود در جستجوی راههای کاهش متقابل موانع تجاری باشیم. بدون اینکه انتظار داشته باشیم از این طریق می‌توان عدم تعادلهای موجود را از میان برداشت.

بدهیهای جهان سوم که از دهه ۱۹۷۰ به ارمغان رسیده، باعث تشدید نابسامانیها در مبادلات بین‌المللی در دهه ۱۹۸۰ شده است. رکود در «شمال» بازارهای صادراتی در

ملی نمایندند توجه خود را به نرخهای ارز معطوف داشته اند.

وجه معلوم نیست که بتوان این عدم تعادلها را بر طرف ساخت. این دولتها به جای اینکه اقدام به اتخاذ سیاستهای